

## «تأثیر پذیری جامی از شعرا و نویسندگان پیش از خود در آفرینش مثنوی هفت اورنگ»

دکتر هادی خدیور<sup>۱</sup>

فاطمه شریفی<sup>۲</sup>

### چکیده

این مقاله با عنوان «تأثیر پذیری جامی از شعرا و نویسندگان پیش از خود در آفرینش مثنوی هفت اورنگ» به بیان اشتراکات و اقتباسات حکایات هفت اورنگ با حکایات منظوم و منثور شعرا و نویسندگان پیش از جامی می پردازد. پس از بیان مقدمه، پیشینه‌ی پژوهش، زندگی نامه و آثار جامی، پژوهش گر با توجه به ترتیب تاریخی مثنوی های جامی به بیان این اشتراکات پرداخته است. سه مثنوی سلامان و ا بسال، یوسف و زلیخا و لیلی و مجنون به دلیل پیوستگی حکایات و طولانی بودن آن ها عملا از دایره این تحقیق خارج شده است. جامی در دفتر اول سلسله الذهب از مثنوی معنوی مولانا تأثیر پذیرفته است. در دفتر دوم سلسله الذهب از تذکره الاولیای عطار و نفحات الانس و در دفتر سوم از چهار مقاله‌ی عروضی سمرقندی و در مثنوی سبحة الابرار از طوا سین حلاج تأثیر پذیرفته است. در تحفه الاحرار از کليلة و دمنه‌ی نصرا... منشی و در خرد نامه‌ی اسکندری از اسکندر نامه‌ی نظامی تأثیر پذیرفته است.

**کلید واژه:** جامی سلسله الذهب، سبحة الابرار، تحفه الاحرار، خردنامه‌ی اسکندری

---

۱ - استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد همدان  
۲ - کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد همدان













- ۲- نقدالنصوص فی شرح نقش‌الفصوص (تألیف: ۸۶۳)
- ۳- لوامع (تألیف: ۸۷۵)
- ۴- رساله‌ی مناسک حج (تألیف: ۸۷۷)
- ۵- نفحات الانس من حضرات القدس (تألیف: ۸۸۱ تا ۸۸۳)
- ۶- دیوان اول (تدوین و تنظیم: ۸۸۴)
- ۷- شواهد النبوه (تألیف: ۸۸۵)
- ۸- دیوان ثانی (تدوین و تنظیم: ۸۸۶)
- ۱۰- اشعه اللمعات (تألیف: ۸۸۶)
- ۱۱- ترجمه‌ی اربعین حدیث (تألیف: ۸۸۶، رک: جامی حکمت، ص ۱۸۲).
- ۱۲- رساله‌ی منظومه‌ی اصغر (تألیف: ۸۹۰)
- ۱۳- رساله‌ی موسیقی (تألیف: ۸۹۰)
- ۱۴- بهارستان (تألیف: ۸۹۲)
- ۱۵- شرح فصوص الحکم (تألیف: ۸۹۶)
- (رک: مقدمه نقدالنصوص جامی، به قلم ویلیام چیتیک، ص ۲۵)
- ۱۶- دیوان ثالث (تدوین و تنظیم: ۸۹۷)
- ۱۷- فوائد الضیائیه فی شرح الکافیہ (تألیف: ۸۹۷).

ب) آثاری که تاریخ تألیف آنها بر ما معلوم نیست و بعضی به طبع رسیده‌اند:

۱۸- شرح رباعیات (چاپی):

جامی در این رساله مجموعاً ۴۴ رباعی خود را که «در اثبات وحدت وجود و بیان تنزلاتش به مراتب شهود» سروده بود شرح کرده و بدین گونه «رسم خود محیی‌الدین را که هم خودش شعر بگوید و هم خودش آن را تأویل و تفسیر کند نیز در این رساله

















که گروهی ز رحم کردن تاب  
 گرم خویی کنند و دم سردی  
 همچو دزدان کشند بردارش  
 با چنین خواریش چو خون ریزند  
 کآن که از حکم شاه سرتابد  
 چون سیاست بدین قرار گرفت  
 نام‌ظالم خولدز جهان گم‌باد  
 سخت دل چون فرشتگان عذاب  
 در حق آن عوان باوردی  
 بلکه همچون سگان به دیوارش  
 آن مثالش به گگردن آویزند  
 پس جزاها بدین بت‌ریابد  
 ظلم جوی از میان کنار گرفت  
 غیبت او حضور مردم باد  
 (جامی، ۱۳۸۵: ۲۷۱-۲۷۰)

این حکایت جامی، در حدیقه الحقیقه‌ی سنائی غزنوی آمده است؛ حکایت سنایی چنین است:

آن شنودی که بود چون در خورد  
 شاه شاهان یمین دین محمود  
 کان زن او را جواب داد درشت  
 عاملی در نسا و در باورد  
 خانه‌ی زن به قصه جمله ببرد  
 زن گرفت از تعب ره غزنین  
 کرد انهی به قصه سلطان را  
 که ز من عامل نسا املاک  
 شاه چون حال پیرزن بشنید  
 گفت بدهید نامه‌ای گر هست  
 نامه بستد سبک زن و آورد  
 که بز جمله کباز دهد  
 آنچه با میر ماضی آن زن کرد  
 که از او گشت زنده رادی وجود  
 که به دندان گرفت از او انگشت  
 قصه املاک و چیز آن زن کرد  
 چون برد جامه‌ی عرابی کرد  
 بشنو این قصه و عجایب بین  
 به شفیع آورید یزدان را  
 بستد و من شدم زرنج هلاک  
 پیرزن را ضعیف و عاجز دید  
 تا ز املاک زن بدارد دست  
 شادمانه به عامل باورد  
 زنی بیچاره را جزا دهد



باخود اندیشه کرد عاملِ شوم  
 زن دگر باره بر ره غزنین  
 نه به زن باز داد یک جو خاک  
 زن دگر باره رای غزنین کرد  
 قصه بر شاه داشت بار دگر  
 به تظلم ز عاملی باورد  
 گفت سلطان که نامه ای بدهید  
 گفت زن نامه برده ام یک بار  
 بود سلطان در آن زمان مشغول  
 گفت سلطان که بر من آن باشد  
 گر بر آن نامه هیچ کار نکرد  
 زار بخروش و خاک بر سر کن  
 زن سبک گفت ساکت ای سلطان  
 خاک بر سر کسی کند که ورا  
 بشنید این سخن ز زن سلطان  
 گفت: کای پیرزن خطا گفتم  
 خاک بر سر مرا همی باید  
 که مرا مملکت بود چندان  
 به ایاز آن زمان سبک فرمود  
 زین غلامان سبک یکی بگزین  
 که بود مرورا سواری بیست  
 کار بر مرد بد بگیرد سخت  
 که کنم حکم زن چو حکم سدو  
 نرود من ندارمش تمکین  
 نه ز شاه والاهش انده و باک  
 بنگر تا چه صعب لعب آورد  
 خواست از شاه خوب رای نظر  
 بخروشید و نوحه پیش آورد  
 رسم و آئین بد دگر منهدید  
 لیک نگرفت نامه را بر کار  
 سخن پیرزن نکرد قبول  
 که دهم نامه تا روان باشد  
 آن عمیدی که هست در باورد  
 پیش ماور حدیث بی سروبُن  
 نبود خاک مر مرا در خورد  
 نبود بر زمانه حکم روا  
 شد پشیمان زگفت خود به زمان  
 کز حدیث تو من بر آشستم  
 نه ترا کاینچنین همی شاید  
 که در آن مُلک باشدم فرمان  
 که سخن بیش از این ندارد سود  
 که رود زی نسا چو بادبرین  
 بنگرد کاین عمید ابله کیست  
 پس مرورافرو کند به درخت







این مثنوی مشتمل است بر تعلیماتِ عالیهِ اخلاقی و عرفانی و هر عقد شروع می‌شود به خطابه‌ای که مخاطب آن انسان است در شرح یکی از فضائل نفسانی و متضمن حکایتی نغز، و منتهی می‌گردد به مناجاتی لطیف که از درگاهِ حق تجلیِ بدان فضیلت را طلب کرده، و سخن را به عقدی دیگر بسته است. نخست به بیان حکایات جامی و سپس به بیان مآخذ آنها از شعرا و نویسندگان پیشین از جامی می‌پردازیم:

حکایت مناظره کلیم در نواحی با آن سیه گلیم  
 مهجور که چرا سجده‌ی آدم نکردی و سر به  
 طوقِ لعنت درآوردی.

می‌شد از بهرِ مناجات به طور قایدِ لشکرِ مهجوران را تافتی رویِ رضا راست بگوی پیشِ جانان نبرد سجده‌ی غیر سر نهد هر که به جان بنده‌ی اوست امتحان بود محبِّ را نه سجود لعن و طعنِ تو چراش آیین ست شد لباسِ ملکِ شیطانی مانده از ذاتِ ملک ناحیتند حالِ ذاتم متغیر نشود عشقِ او لازمه‌ی ذاتِ منست در غرضهایِ من آویخته بود هر دم دستِ خوشِ بیم و امید پس زانویِ وفا بنشستم کوه و کاهم همه همسنگ شده‌ست	پورِ عمران به دلی غرقه‌ی نور دید در راه سبزه‌ی دوران را گفت کز سجده‌ی آدم زچه روی گفت عاشق که بُود کامل سیر گفت موسی که به فرموده‌ی دوست گفت مقصود از آن گفت و شنود گفت موسی که اگر حال اینست بر تو چون از غضبِ سلطانی گفت کاین هر دو صفت عاریتند گریباید صلازلین ببلرود ذاتِ من بر صفتِ خویش تنست تاکنون عشقِ من آمیخته بود داشت بختِ سیه و روز سفید این دم از کشمکش آن رستم لطف و قهرم همه یکرنگ شده‌ست
--	---





### خردنامه‌ی اسکندری

خردنامه‌ی ارسطو و افلاطون و سقراط جامی در هفت اورنگ با تفاوت هائی همان خردنامه‌ی ارسطو و افلاطون و سقراط نظامی در خمسه هستند؛ نظامی این سه خردنامه را در بخش اقبالنامه که جزئی از اسکندرنامه است جای داده است. همچنین داستان به هند رفتن اسکندر (۲بار) و مهمانی کردن خاقان چین اسکندر را و نامه نوشتن اسکندر به مادر که در اسکندرنامه‌ی نظامی آمده است عیناً در خردنامه‌ی اسکندری جامی تکرار گردیده است. در این میان یک حکایت با عنوان «پادشاه فرزانه با دیوانه‌ای از خرد بیگانه» در خردنامه‌ی اسکندری هست که مأخذ آن یکی از حکایات مثنوی لیلی و مجنون نظامی می‌باشد.

تفاوتی که میان داستان عزیمت اسکندر به هندوستان نظامی با مشابه این داستان که از جامی است؛ این است که در داستان جامی سخن از برهمنان و هندوان به میان می‌آید و مخاطب اسکندر ایشانند و حال آن که در داستان نظامی (= شرفنامه) سخن از کید پادشاه هندی به میان آمده و مخاطب اسکندر هم همین پادشاه است.

### حکایت پادشاه فرزانه با دیوانه‌ی از خرد بیگانه

در آزار نیکان بد اندیشه‌ای	ز شاهان پیشین ستم پیشه‌ای
که از دور گردون چه خواهی بگوی	به دیوانه‌ای گفت آشفته خوی
کشید پیش روی تو نادیده رنج	اگر مال خواهی و بگزیده گنج
کند بر تو ایوانِ عشرت فراخ	و گرجفت خواهی و ایوانِ کاخ
نهد بر سرت از سر شاه تاج	و گر خواهی از تاج شاهی رواج
برین کار بازیچه بنهاده دل	بخندید دیوانه کای ساده دل
شب و روز با اهل دل در نبرد	فلک کیست سرگشته‌ای هرزه گرد
جز آزدن راس‌تازان پیشه‌اش	بجز کجروی نیست اندیشه‌اش







<p>همه دست‌های پیش او پست بود          ز عالم کند رحلت اینک تهی          چه امکان روی این سفر را بسیج          بجز دست خالی چیزی نداد          بود زاد راه تو دست تهی          به چیزی که گویند بگذار و رو          که از خویشان بند بگشادنت          که در وجه فردات خواهد نشست          نه آن تو آن کسی دیگرست          (جامی، ۱۳۸۵: ۹۹۸-۹۹۷)</p>	<p>ز حشمت زبردست هر دست بود          ز نقد گدایی و شاهنشهی          چو بحرش به کف نیست جز بادهیچ          چو زاول ترا مادر دهر زاد          ازین ورطه چون پای بیرون نهی          مکن در میان دست خود را گرو          بده هر چه داری که این دادنت          بود آن که تو هر چه داری بدست          ترا گر بمخزن زرو گوهرست</p>
---	---

حکایت آن حکیم که با زن گفت که هر چه نفقه گردی بهره تو آنست و آنچه برای خود بگذاشتی نصیب دیگران است

<p>عطار نیشابوری هم در مصیبت نامه این حکایت را به نظم درآورده است:          چون سکندر را مسخر شد جهان          گفت تابتوتی کنی لایزبهر من          کف گشاده دست من بیرون کنی          تا ز مال و لشکر و ملک و شهی          گر جهان در دست من بود آن زمان          ملک و مال این جهان جز پیچ نیست          (عطار، ۱۳۸۶: ۱۹۳)</p>	<p>وقت مرگ او درآمد ناگهان          دخمه ای سازید پیش شهر من          نوحه بر من هر زمان افزون کنی          خلق می بینند دست من تهی          در تهی دستی برافتم از جهان          گر همه یابی چو من جز هیچ نیست»</p>
---	---

فرق عمده‌ی حکایت جامی و عطار در اطناب یکی و ایجاز دیگری است؛ اما باید توجه کرد که اطناب جامی هم مملّ نیست و او تمام همّت خود را برای دلایل بیرون



کنونزرفته از کار می بینمت  
 چرا ریخت زینسان پروبال تو  
 بگفتا شدم پیر و بیماریم  
 بدیم از ضمیر بداندیش رفت  
 زمن هر که را زخم جانی رسید  
 بدین ساحل امروز دارم قرار  
 مرا یک دو شاخ گیاه است بس  
 دلم چون شد از وایه ی طبع پاک  
 خودن لقمه آسیب جان تن ست  
 بیا تا زهر تیرگی خم زنیم  
 دل از ظلمت ظلم صافی کنیم  
 برین قول اگر اعتمادیت نیست  
 بگیر این گیاه به هم تافته  
 دهانم با آن رشته محکم به بند  
 چو بیچاره ماهی شنید آن فریب  
 گرفت آن گیار او سویش شتافت  
 به یک جستن او را زجا در ربود  
 ربود از کف بحر مشتی درم

(جامی، ۱۳۸۵: ۹۵۲-۹۵۰)

این حکایت جامی در مرزبان نامه هم آمده است:

مرغکی بود از مرغان ماهی خوار سال خورده و علو و سن یافته قوت حرکت و نشاطش در انحطاط آمده و دواعی شکار کردن فتور پذیرفته؛ یک روز مگر غذا نیافته









